

بررسی تاریخ

دکتر علی شریعتی

www.KetabFarsi.com

بررسی تاریخ

" رنسانس اسلامی "

RENAISSANCE

لحظات بسیار حساسی بر ما میگذرد . ما اکنون سالهای تعیین کننده‌ای را میگذرانیم . ساعاتی از شب قدر را . به راستی احساس می‌کنیم که باران فرشتگان و روح ، فرو باریدن گرفته است ، و مطلع فجر ، علیرغم این شب سیاه ، نزدیکست .

ارزشهای تازه ای خلق شده است و سرنوشت آینده ما اکنون دارد نوشته میشود . خودآگاهی ما و تکوین ایدئولوژیک اسلام و بازگشتن از صورت مجموعه ای از علوم قدیم و سنن موروثی تا خودآگاه عامیانه به یک دعوت ، رسالت و بعثت ، آنچنانکه در آغاز بود به مرحله ای از تکامل رسیده است که دشمن را به هراس افکنده و سرعتی یافته است که بسیاری از جناحهای نالایق ، نیمه آگاه و یا ضعیف را از تعقیب آن عاجز کرده است .

افسردگیها و مقاومتها

اینست که بسیاری از این چهره‌ها یا فرومانده‌اند یا حتی در برابر ، به مقاومت برخاسته‌اند ، زیرا پیشرفت این نهضت بسیاری از ارزشها و اعتبارها را نیز ساقط کرده است و آنان که ایمانشان با خود خواهیشان همواره عجین است و مذهب در عین حال برایشان باگاهی از حیثیت اجتماعی یا منبعی از تغذیه اقتصادی نیز هست باچار نمی‌توانند در برابر آن بی تفاوت بمانند .

توطئه‌ها از همه سو آغاز شده است و همدستی نیروهای نامجناس و متضاد از خودی و بیگانه در ریشه کن کردن آن به اوج رسیده است . شدت توطئه‌ها به اندازه ایست که در میان برخی از افراد و حتی گروههای خودمان نیز آشفتگیهایی را ایجاد کرده است و ابهامهایی و گاه نیرگیهایی و نومیدیهایی .

استقلال در قضاوت

و اینست که از همه جهت نیاز به یک تفسیر عمیق ، روشنگر و تجزیه و تحلیل علمی مسائل احساس می‌شود . اگر بخواهیم در یک کلمه آخرین نقطه اوجی را که وجدان اجتماعی مردم ما در سیر تحول سیاسی و تکامل فکری خویش بدان رسیده است بیان کنیم کافیت بگوئیم اکنون ما به مرحله " استقلال در قضاوت " رسیده‌ایم . قضاوت در چه زمینهای ؟ در تمامی آنچه فکرم و آگاهی و مسئولیت یک انسان روشنفکر با یک جامعه بدارند . قضاوت نسبت به جهانی که در آنیم ، نسبت به وضعی که داریم و نسبت به تاریخ ، مذهب ، سرنوشت فردا و بالاخره ماهیت خویش و مایه‌ها ، کمبودها ، ناهنجاریها ، رنجها ، نیازها و آرمانهای خویش . اینها همه آیات روشن و بینات محکم این رسالت جدید و بعثت مجددیست که از دمیدن صور در قبرستان عصر ما و نزول دوباره آن روح بر کالبد فسرده نسل ما بر پا شده است .

ما اینک آن دوره را که جامعه‌های دو قطبی داشتیم ، جامعه‌ای که تجزیه شده بود به اکثرینی از عوام که امل و مذهبی بودند و در نتیجه راکد ، منحنی ، کهنه پرست و مجمد با جهان بینی بسته و هراسان از هر گونه سوآوری و نسبت به آینده ، مایوس و در برابر حال ، بی تفاوت و تنها در اندیشه زندگی روزمره ، طهارت فردی و خانه آخرت ، و در سوی دیگر اقلیتی متجدد که همه حیات و حرکت و تصمیم گیری و آینده گرایی و تکوین سرنوشت جامعه را در اختیار خود داشت و به دو بخش تقسیم می‌شد : " یا مدرنسیم فرنگی مآبی بود که مصرف کننده ادای کالای بورژوازی غرب یا روشنفکر مارکسیستی که او نیز مصرف کننده ادای کالای فکری سوسیالیسم صادراتی بازم غرب " ، گذرانده‌ایم و اینک حرکتی آغاز شده است که در هیچیک از این قالبها نمی‌گنجد و با هیچ کدام از این ضابطه‌ها قابل تفسیر و تاویل نیست

هرچند آنان که هنوز چشمان بدین نور تازه عبادت نکرده است و چهره نورا دیر می‌شناسند ، نمی‌توانند اصالت آنها را اعتراف کنند و اساساً " ماهیتش را تشخیص بدهند ، و طبق معمول هر یک آنها بر اساس ضابطه های پیش ساخته‌ای که در ذهن دارد توجیه و تعریف می‌کند و طبیعی است که مرتجعها آنها نوعی "مدرنسیم " یا "مارکسیسم اسلامی" بنامند و مارکسیستها و مدرنیستها آنها نوعی " ارتجاع مدرن یا " مذهب مدرنیزه " .

اما کسانی که هوشیاری آنها دارند که یک واقعیت را بر اساس خصلتهای ذاتی آن و با شیوه‌ای منطقی ، تحقیقی ، بیطرفانه و علمی بشناسند و تمیز دهند ، نمی‌توانند انکار کنند که آنچه اکنون در برابر خویش دارند یک حرکت جدید و یک ایدئولوژی جدید و آدمهائی با جهان بینی ، روح ، رفتار و اخلاق جدیدی در جامعه پیدا شده‌اند ، که ضابطه‌های خود را دارند ، فرهنگ خود را ، ایقان خود را و مسوولینها

و جهت گیریهای خود را و اساساً " زبان خود را ، و با آنکه جوانست عمیقترین و شدیدترین تاثیرهای انقلابی را در تغییر ارزشها ، چهره‌ها و رابطه‌ها در متن جامعه و در اعماق خانواده‌های سنتی نیز بجای گذاشته است و وزن و حضور خویش را در سطح جهانی به اثبات رسانده است ، آنچنانکه قدرتها را نیز با وحشت متوجه خویش ساخت ، امروز دیگر قضاوت‌هایی چون : مذهب با علم و تمدن مغایر است (که متجددهای مقلد فرهنگ استعماری غربی که مدرنیسم را تبلیغ میکردند به دهان ما گذاشته بودند) پویا مذهب افیون توده است (که مارکسیستها در برداشت از نقش ارتجاعی و تخدیری مذهب وسطایی مسیحیت کاتولیک در اروپا طرح کرده بودند) قضاوت‌هایی بسیار کهنه شده است که روشنفکران غیر مذهبی ما نیز اکنون (مگر آنها که هنوز در دایره تقلید و تکرار میچرخند) بر زبان نمی‌آورند ، ریرا اسلام با دو چهره نوین خویش طلوعی یافته است که چنین نهضت‌هایی با آن سازگار نمی‌نماید و حتی یک روشنفکر غیر مذهبی در برابر آن باید زبان دیگری و لاف‌ها را هم تهمت می‌زند و نمی‌کند تعبیر دیگری را را ، بجوید ، و غالباً " چنین روشنفکری هرچند به ایمان مذهبی رسیده باشد به این اصل رسیده است که حساب اسلام را باید از این برداشتها و تعبیرها که روشنفکران فزون ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ در باره مسیحیت تکرار میکردند جدا کرد و در برابر آن فضاوی دیگر داشت و غالباً " در این فضاوسها اسلام را بعنوان یک دعوت مرفعی و رسالتی مردمی معترفند .

بیداری و حرکت نوین

در اینجا نمی‌خواهیم یک بحث اندژولوژیک را مطرح کنیم و با از اسلام نخستین و مسیر تحولات تاریخی‌ای که سموده است سخن به میان آریم . بلکه موضوع سخن ما موج جدیدی است که اکنون در جامعه ما بدید آمده است و حرکتی که اسلام نوین یافته است و دعوی که سل جوان و آگاه را به ندب به حوش جذب کرده و به سرعت در زمان خود اثر گذاشته است .

اسلامی که با " جهان بی یوحیدی " ، " مارگست به قرآن " ،
 احیای دعوت انور ، " سسع علوی " و " بیوند یافتن با انقلاب
 سردار به حای صفویه " در زمان حاضر مسخص می شود و خود را از
 اسلام ارجحاعی و سسع صفوی و کلسای رسمی موروثی جدا می سازد . و
 در برابر اسلام کهنه ای که سها در رابطه میان بازار و حوره و سوند
 حاجی و ملا مطرح بود ، اسلامست که به عنوان تک اندئولوری در مس
 زمان و در صحنه بیکارهای اندئولوریک و روبا روی هجوم امرالنسی
 و در مسیر دردها و بارها و آرماسهای انقلابی ملسهای ما مطرح است .
 و به سها از زمان ، علم ، تکولوری ، نغیرات سریع در نظام
 زندگی و سسسم ارمسها و روابط انسانی و دگرگونسهای انقلابی نمی
 هراسد و به روانای معاند نمحرد . بلکه مدعی رهبری ، خلافت و
 مسئولیت عصر خویش است در بحاب انسان این عصر و با سحگوئی به
 دردها و اسهامها و اضطرانهای وحدان انسان امروز .

در عین حال بساد سطحی و عامیانه فصاوت کرد و اس نهضت را
 تک رویداد تکفانگر غیر قابل شنسسی و معحرآسا نلعی نمود که
 بر اثر سوغ این با دلاوری آن ، خدمات این بساد یا فداکاربهای
 آن گروه بدید آمده است ، ربرا مساله عمیقتر از است .

نقش شخصیتها

و با آنکه هرگز بساد نفس کسای را که با اندیشه با عمل در تکوس و
 سریع اس حرکت بزرگ و عمیق دست داسهاند انکار کرد ، با اسهمه
 بینش یوحیدی و منطق علمی انحاب می کند که سخصیت پرست ساسیم
 و آنچه را که از مس سنسهای الهی برمی آید و سها در مسیر فوانین
 علمی حاکم بر جهان ، تاریخ و انسان قابل تفسیر است ، به صورت
 کاردستی سخصیتها ، فهرماسها ، نوابغ و چهره های محبوب و مراد
 حوس یوحیه نکسم . ربرا یکی از جاهائیکه منطق و سسش یوحیدی را
 کاملاً در برابر فاشسسم ، ارجحاع و مارکسسسم فرار می دهد دفعا "
 نلعی سخصیتها " است . چه ، آنها که خود را بعنوان معبود نعی

می‌کنند ، رهبران خویش را در محراب عبادت و قبله نماز و ستایش و پرستش خویش مینشانند ، در حالیکه خداپرست موظف است که حتی هر صبح و شام ، همه عمر ، تکرار کند و تلقین : که (حتی محمد بنده اوست و تنها ، ابلاغ کننده پیام او ، از آنگونه که در گذشته بوده‌اند ، و مرگ یا حیاتش در سرنوشت این پیام و در مسئولیت انسان تأثیری نمی‌تواند داشت و نباید داشته باشد . "

ومی‌دانیم که آخرین سفارش پیامبر ما به دخترش که در ستایش او شعری مدح‌آمیز میخواند این بود : " شعر بخوان ، قرآن بخوان ، و این آیه را بخوان که : (و ما محمد الارسل قد خلت من قبله الرسل ، افان مات او قتل انقلبتم علی اعقابکم ؟) " (آل عمران آیه ۱۳۸) و آخرین سخنی که با خویش زمزمه می‌کرد آنچنانکه گویی با ادای هر کلمه پاره‌ای از روحش ، از کالبدش بیرون می‌آمد ، (چه لحن سخن ، لحن یک محتضر بود) این بود که " خدا لعنت کند مردمی را که گور پیامبرشان را عبادتگاه خویش می‌سازند " .

و میبینیم که این طرز تفکر با آنچه در سخنان در خشانترین فلاسفه معاصر همچون : " هگل " ، " نیچه " ، " نیلر " ، " اسپنگلر " و حتی " لنین " و روشنفکران افلاسی مائوئیست ، اسالبنیست ، مارکسیست ، تروتسکیست و انواع دیگر ایسمها و اسپهائیکه همه به اسم خاص چسبیده است ، به سناه آنکه مکتب آبادسی از یک رهبر و یک ابر مرد است ، جعفر فاصله دارد .

عناصر سازنده و نگاه‌دارنده مکتب

اساساً " یک نهضت عمیق فکری - اجتماعی از انبوه دحابر معوی و فرهنگش بعدیه می‌کند و می‌دانیم که اسلام از این جهت سسپهات قوی و غنی است .

اسلام به سسپهات عنوان مجموعه عناصری که فرهنگ و ایمان نام دارد سسار سسرمانه دارد بلکه سسوره عناصر سازنده ، افلاسی و سسکارحوسی که هم اندنولوری اسلام را و هم تاریخ اسلام را شکل داده‌اند ، کاملاً "

بدان حالتی استثنائی می‌دهد و آنرا از همه فرهنگها و مذہبهای دیگر تاریخ ممتاز می‌کند، بویژه اگر در تلقی شیعی آن مطرح باشد، زیرا تشیع اسلامیت که هرگز تا پیش از صفویه به سرنوشت محافظه کارانه و منجمدی که ایدئولوژی های موفق پس از به دست آوردن زمام قدرت بدان دچار میشوند، دچار نشد. اینست که پس از آنکه اسلام بعد از مرگ رهبرش صورت یک فلسفه قدرت حاکم در آمد شیعی که به صورت اعتراضی از آغاز به مقابله با این سبقت برخاست، اسلام را از افتادن به این ورطه مانع شد و حالت انقلابی آنرا نگاهداشت. و در طول هزارسال پیکار سیاسی با نکیه بر آرمان، "رهبری عصمت و نظام عدالت" پاسخگوی رنجهای طبقه محروم در برابر اشرافیت و ملت‌های محکوم در برابر امپریالیسم ساسانی و رومی و اکنون غربی شد و نیز تحقق بخش آرزوهای اساسی‌های آگاه که همواره با "حور" در گیر بوده‌اند، و حکومتی را که بر آزادی و حرمت انسانی استوار باشد

جستجو مبرکردند

بسیار کوتاه نظرانه است که تشیع را از سقیفه و در محدوده درگیری میان "علی" و "ابوبکر و عمر" تلقی کنیم.

شیعی ادامه مسیر حرکت نهضتی بود که در من فرهنگ سری و بویژه در مسیر جریان تاریخی فرهنگ ابراهیمی نام "توحید" همواره با نضاد طیفی، استعمار و حکومت زور و پول و حق‌کشی و استضعاف انسانی مبارزه می‌کردند. و برای "وحدت سری در برابر براد برسی" و "عدالت طیفی در برابر استبداد و اشرافیت" و "حق برسی در برابر فریب و جهل و سحر" مقابله داشته است و این مسیر را در اسلام به گونه جنگ میان سامر با اشرافیت فرس و سس، اسلام با سلطنت ایران و امپراتوری روم تجلی کرد و آنگاه که خود نکوند "نظامی در خدمت قدرت حاکم" درآمد، شیعی به عنوان پاسدار وفادار این رسالت و بعثت تاریخی و وارث هزارها سال جهاد و شهادت برای آزادی و عدالت انسان چهره "علی" پافت و تا هنگامیکه با پیدایش

صفویه و همدستی ملایان وابسته‌اش شیخ سیز به سرنوشت همان مذهبی دچار شد که خود در طول تاریخش با آنها درگیر بوده همواره پرچمدار توحید به عنوان ریرینای آگاهی ، برابری و آزادی انسان ، ملت‌ها و طبقات و وارث فرهنگ ابراهیمی و تاریخ نضاد میان فرعون و موسی ، سرود و ابراهیم ، عیسی و فیصل ، یحیی و هیروودیس ، محمد و قریش ، علی و معاویه ، و . . . و . . . و . . . و . . . " شهید " و جلاد " ، مردم و حبار " ، به تعبیر قرآن " ناس و حناس " ، خود را در تاریخ اسان نمایاند .

دو کانون اندیشه و قدرت

اما صفویه از این فرهنگ و از این میراث پراز خون و تلاش و جهاد و ایثار و آگاهی و مسئولیت و حرکت دستمایه‌ای برای ایجاد یک قدرت خشن سلطنتی و قومی و " نظامی منعصانه " برای تحکیم قدرت حکومتش بر توده و استخدام ایمان توده در مبارزه با قدرت عثمانیها و همدستی با نوطئه‌سازان مسیحیت اروپایی که از قدرت اسلام در اروپای شرقی و سلطه‌اش بر مدیرانه به هراس افتاده بود و زخمهای کاری حورده بود ، برگرد ایران و تشیع حصار سیاه برافراشت و از ما و فرهنگ ما جزیره‌ای ساخت که با تاریخ اسلام و باقرآن و با دنیای اسلامی قطع رابطه کرد و طبیعی است که پس از چند نسل درون این حصار به حمود ، جهل و رکود مرگبار و انحطاط و خشاک دچار شد و به مرحله‌ای از ارتجاع و انحطاد رسید که مترقیترین دعوت انقلابی و تاریخ به شکل یک فرقه معصیانه بسته منجمد و ظاهر پرست که تنها به درد سیاست بازان و قداره سازان می‌خورد درآمد ، متأسفانه این سرنوشت نوم و مرگباری که به سراع ما آمد با آغاز دوران رکود و خواب که اسلام را و دنیای اسلام را فراگرفته بود همزمان بود و آنچه اس انحطاط را تشدید کرد همزمانی ، خواب ، مرگ و مصیبت ما بود با آغاز حرکت ، بیداری و تجدید حیات دشمن اصلی ما " اروپای مسیحی " که از مبارزات پیگیرش علیه قرون وسطی ، کلیسا و دوران خواب ،

نقلید ، تکرار و تعصب بهره میگرفت و بیداری ، حرکت ، آزادی و رشد سرمایه داریش با پیدایش ماشین توام شد و یکباره اسلام که خود را را در برابر همه قدرتها آسیب ناپذیر می یافت و به نیروی احساس و به دلاوری جنگجویانش تکیه داشت ، خود را در برابر ارتشهایی یافت که با سلاحهایی جادویی مسلحند و شکستهای پیایی ، قهرمان تاریخ را به زانودر آورد و این پهلوان رویین تن با جادوگری زال و تیر سیمرغ دانش و صنعتی که اکنون به خدمت پول و زور در آمده بود نابینا شد و به خواب رفت .

شکست عثمانی ، از دست دادن کشورهای اروپای شرقی ، یونان ، مزارستان ، آلبانی ، بلغارستان ، یوگسلاوی و خلاصه شدن امپراتوری اسلامی به ترکیه جدید و سربردانشن ملنها در درون امپراتوری اسلام با نلفین و سوسه انگیز " لاورنساها " و نوطه‌های استعماری امپراتوری ، پیکره وحدت را تجزیه کرد و اسلام و قدرت جهانی اسلام که با ظهور صفویه از پشت حنجر خورد و از روبرو بزیر گلوله‌های نوپ گرفتار آمد در هم شکست و در چنین دورانی مرکز قدرت جهانی اسلام که به مرض غربزدگی بسیار متعفن و میمونواری دچار شده بود کشوری شد که همه معاخر اسلامی و آنهمه عظمت و شکوه تاریخی‌اش را خود انکار کرد و به جای آن ، حماسه‌اش " ترک بودن " شد و در این صورت کاملاً " مزاجش آماده ، که یک قزاق وابسته ناگهان ظهور کند و نسخه‌ای را که استعمار به دستش داده است برای تبدیل این کشور ، یک آپاندیس مریض استعمار غربی آماده کند و کشوری که در قرون ۱۵ با فتح فسطاطیه فصلی در تاریخ بشر گشود که پایان قرون وسطی و آغاز قرون جدید را در غرب با آن تعیین می‌کنند ، ترکیه جدیدی شد که با آنا تورک آغاز می‌شود و افتخاراتش :

" تبدیل خطش به خط لاتین " ، " تغییر روز تعطیل از جمعه به یکشنبه " و در نهایت ، دستور رهبری انقلاب به برداشتن آفتابه‌ها از

همه مستراحهای مملکت، و به جای آن، ارتش پراز حماسه عثمانی که مدینراه فلمرو قدرتش بود و سراسر اروپای شرقی را به زیر مهمیز خویش کشیده بود و ضربات کاری بر قلب امپراتوری مسیحیت می‌زد و اتریش و ایتالیا را در تنگنای محاصره به خفقان آورده بود، تبدیل شد به ارتشی که ریزه خوار سرمایه داری غرب است و نگهبان مزدور و منافع استعمار در شرق و عجباً، (نمیتواند تصادفی باشد) که نسخه بدل آن از همه جهت در ایران که کانون تشعشع فرهنگی و فکری اسلام در سراسر مشرق از اینجا تا اقصای چین بود، و در طول هزار سال در ساختن بزرگترین تمدن و فرهنگ جهانی عظیمترین نقش و قویترین دست را داشت، نیز عمل شد، و دقیقاً " در همین زمان بود، چه، ایران " مرکز درخشش اندیشه اسلام " بود و ترکیه " مرکز تجلی قدرت اسلام " .

و این دو باید فلج می‌شد و رشد، و باید با اسلام قطع رابطه می‌کرد و کرد. و ملتی که با روح اسلام زنده بود و غنی و قوتش را از این فرهنگ می‌گرفت و با این روح برپا بود و ماهیت و شخصیتش بر اساس آنچه گرفته بود باید تبدیل می‌شد به شبه فرهنگهای یوک و یوجی همانند بچه خاسهای روسای فیابل بدوی قلب افریقا که استعمار برای دلالی میان خود و بومیان از مردم بومی میساخت، می‌تراشید و رنگ می‌زد آسیمیله‌ها، Assimile, s نامشان .

نهضت سلفیه

البته این سرنوشت شوم و این هجوم مصیبت و مرگ بی‌عکس‌العمل بود. اسلام علی‌رغم قدرتهای حاکمش که به پلیدی، فساد، ذلت پذیری دچار شده بود و یا رسماً " به خدمت قدرتهای استعماری" درآمده بود خود به یاری علمای پاکباز و توده‌های وفادارش و فرهنگ پرورند و بیدارکننده و مترقی و محرکش در برابر آن به اعتراض برخاست و تلاشهای بسیاری در زمینه اندیشه، عمل و قیام فکری سیاسی و حتی نظامی آغاز شد، که خود، داستانی بسیار طولانی

از مصر گرفته تا الجزایر ، مراکش و تا ایران ، هند ، چین ، همه جا صحنه پیکار شد و آنچه روشنفکران سیاهپوست از "امه سزر" " فرانتس فانون " "علیون اورین" " کاتب یاسین " ، "نیرره" ، "سدارسنگور" و امثال اینها بنام مبارزه با غربزدگی ، بازگشت به اصالت خویش آغاز کرده‌اند ، اسلام لااقل از صد سال پیش آغاز گر آن بود ، و لااقل دنیا با چهره سید جمال اسد آبادی و دوستش محمد عبده و یاران رزمنده و اندیشمندشان آشنا شدند ، که در اواخر قرن نوزدهم نهضت بیداری ، مبارزه با استعمار ، بازگشت به اصالت‌های اسلامی و تجدید تولد خویش را در سطحی بسیارگسترده و باشدتی انقلابی اعلام کردند و بیدار کننده ملت‌های بحواب رفته اسلام بودند . نهضت بیداری و بازگشت به خویش که دقیقاً " ترجمه اصطلاحیست که سید جمال ابتکار کرده است به نام " نهضت سلفیه " ، نوعی ارتدکس ، با تکیه بر اسلام نخستین یعنی که اسلام راستین باشد ، از این زمان شروع می‌شود و این زمانیست که هنوز انقلاب مارکسیستی در شوروی آغاز نشده ، هنوز چین در خواب است ، هنوز در دامن استعمار انگلیس آرام و راحت غنوده است ، آفریقا بصورت که بازهم یک روشنفکر محقق مترقی علمی دقیقاً " به همان جای سید جمال می‌چسبد که صد سال پیش رئیس پلیس ناصرالدین شاه چسبیده بود ، و این تصادفی نیست . این شیوه سگ است . وقتی صیاد در صحرا و کوه ناگهان خود را در برابر یک ببر یا یک شیر می‌بیند و ناچار با او درگیر می‌شود ، سگ چوپان که با شیر نمی‌تواند برآید ریدانه از زیر آلت وی را می‌چسبد و این تنها کاریست که می‌تواند کرد و تنها خدمتی که برای اربابش از او ساخته است و این شیوه مرسوم جنگ سگ و شیر است . به راستی نهضت سلفیه به رهبری سید جمال و عبده چه کرد ؟ اسلام در مسیری که این نهضت آغاز گر آن بود چه‌ها بدست آورد و در عین حال چه کمبودهایی داشت ؟ در یک کلمه آنچه

می‌توان تردید کرد اینست که اسلام در عصر ما رنسانس خویش را باسید جمال آغاز کرد. و این کاری کوچک نیست، که به تعبیری همه چیز است یا شروع همه چیز است

زمینه‌های حرکت

این نهضت در دو زمینه آغازگر حرکتی بزرگ شد: یکی در زمینه سیاسی بود که بیش و کم همه با آن آشنا هستند و آن عبارت بود از:

- ۱- بیداری روحهای خواب‌گرفته، روشنایی اندیشه‌های تاریک برانگیختن اراده‌های فلج شده و احیای شخصیت جامعه‌ای که در نتیجه فساد نظامهای حاکم، انحطاط روحانیت و اشرافیت رسمی همراه با هجوم فرهنگ و ارزشهای استعماری غربی به تباهی رفته بود.
 - ۲- شناساندن چهره استعمارگر به ملت‌های مسلمان، (چهره‌ای که به قول "آلبرت می" نخستین بار که به کشورهای افریقایی و آسیایی آمد شمایل قدیسان را داشت با ادعاهائی پیامبرانه و رسالتی مسیح‌وار!) و در نتیجه، برانگیختن توده‌های مسلمان و بویژه روشنفکران، برای مقابله با استعمار و پی ریزی همه انقلابات ضد استعماری کشورهای اسلامی، افشاندن بذر بیداری و آگاهی سیاسی، آزادی، دموکراسی، پیشرفت، قانون و حقوق انسانی در مزرعه بایر وجدان این امت.
- وجدانی که مدت‌ها بود کشت فرهنگی خویش را از دست داده بود و در عین حال به عنوان ملتی متعذر، با فرهنگ و پیشرفته، دیگر وجود نداشت و سلطه جبارانه رجال فاسد و رژیمهای امپراتوری و منحط، مستبد و متعصب حتی آرزوی رهائی و نیاز به قانون و حق زیستنی شرافتمندانه و مفهوم ترقی، خلاقیت و تمدن و پیشرفت را از آن برده بود.

این بذر افشانی بود که به زودی حاصل داد. در ایران، "انقلاب مشروطه" و در شمال آفریقا "بسیج نیروهای ضد استعماری علیه فرانسه" و در مصر، هند و ترکیه، "شروع مبارزات سیاسی متمدنی، تشکیل احزاب بسیار پیشرفته و پی‌ریزی نهضت‌های سیاسی و اجتماعی و

فرهنگی عمیق .

۳- در عین حال که سید جمال اسعما را با هوستیاری ، بیسن علمی و قاطعیت انقلابی می‌کوبید ، و می‌دانیم که در آن دوره استعمار پرچمدار پیشرفت ، ترقی و تمدن بود ، این مقابله کوبی برخلاف بسیاری از رهبران ضد استعماری آسیا و افریقا به عنوان عکس‌العملی در برابر نوجوئی و نوگرائی که سوغات استعمار بود گرایشی ارتجاعی و قهقرائی و سنت پرستانه نیافت ، بلکه اتفاقاً سید جمال وعیده و هم‌زمان آن دو پلایه‌دار نهضت تسخیر تمدن فرنگی ، استخدام ارزشهای علمی و عناصر مترقی مدنیت جدید و توجه و تکیه به پیشرفت علم ، صنعت ، نهادهای اقتصادی ، حقوقی و اجتماعی سودمند و روشن بینی علمی به شمار می‌آیند . این دعوت تا آنجاست که این دورا میتوان نخستین روشنفکرانی تلقی کرد که با جمود ، ارتجاع کهنه پرستی طبقات منجمد و روحانیت سنتی که پاسدار کهنگی و هراسان از نوگرائی و نوجوئی بود معرفی کرد ، تا آنجا که عبده ، آنچنانکه از تفسیرش پیداست ، نهضت آشنایی و حتی توجیه علمی اسلام و تفسیر قرآن را بر اساس قوانین علمی فرضیه‌های دانش غربی پایه‌گذاری کرد ، و در این راه حتی ، آنچنانکه طبیعت هرکار تازه ایست ، حالی از نوعی افراط و مبالغه کاری هم نبود تا آنجا که توجیهات رایجی از این قبیل که مثلاً " حن همان میکروب است و یا کوشش برای تاویل آیات ، احکام و عقاید بر پایه قوانین و علوم جدید که بعدها بسیار توسعه یافت ، بنیانگذارش عبده بود و راهگشایش ، سید جمال .

و این کار گرچه خالی از خطراتی نبود و اما در اینکه نقش بسیار انقلابی‌ای در فرو ریختن برج و باروی جمود و تعصب داشت و پنجره‌ها را به روی جریانهای فکری و علمی جهان معاصر گشود نمی‌توان شک کرد . و اما در وجهه علمی کار :

سید جمال ، و بدنبال او عبده ، بزرگترین گامی که برای نخستین

بار در عصر ما برداشتند کوشش در راه عقلی کردن بینش مذهبی بود و

چنانکه گفته شده حتی علمی کردن کلام و تفسیر و احکام ، به گویای
 که این دو را می توان موسس کلام جدیدی شعرد که به حای
 پیوند با فلسفه یونان ، منطق ارسطو و مکتبهای حکمت قدیم و علوم
 باستان ، علوم جدید ، فلسفه های جدید و فرضیات علمی اروپای قرن
 نوزدهم را زیر بنای منطقی و استدلالی کلام کردند .
 این کار اثر بزرگی در تضعیف قدرت ارتجاع ، اختناق ،
 کهنه گرائی و نابودی خرافات مذهبی و میل به کهنه پرستی ، جمود و
 انحطاط که بویژه در این عصر به اوج رسیده بود و اسلام را زندان جهل
 و جمود ساخته بود ، داشت و در عین حال از نظر علمی و اجتماعی
 نیز ، پایه های تحول ، حرکت و خلاقیت و پیشرفت را در جامعه های
 اسلامی و آشنایی اندیشه های مسلمان را با افکار ، عقاید ، زندگی ،
 صنعت و بطور کلی فرهنگ و تمدن عصر ما ریخت .

نقطه ضعفهای حرکت

اما آنچه را بعنوان نقطه های ضعف کار و شیوه کار آنان می توان
 گفت (البته باید یادآوری کرد که این نقطه های ضعف هرگز از ارزش
 نقش آنان نمی گاهد زیرا لازمه آغاز هر کاریست) :
 یکی دوگانگی شخصیت سید جمال و عبده بدینگونه که :
 - سید جمال به عنوان یک مصلح بزرگ اسلامی بیش از آنچه از چنین
 شخصیتی انتظار می رود غرق در مسائل دیپلماتیک و تلاشهای
 سیاسی می شود و بسیار کمتر از آنچه از چنین شخصیتی با چنین رسالتی
 شایسته است و بایسته ، از مسائل فکری و تلاشهای ایدئولوژیک دور
 می ماند و همین انتقاد را منتهی بطور معکوس در باره عبده می توان کرد
 او نیز آنچنان در مسائل علمی غرق است که نمی تواند در تلاشهای سیاسی
 سید جمال باو همگامی کند و پاپایش برود .
 نقطه ضعف دیگر در ، " شیوه کار " ایندو است . سید جمال
 مبارزه سیاسی را از بالا شروع کرد ، در حالیکه او به عنوان یک انقلابی

برخاسته از مش مردم حتی از طبقات روستا و نیز به عنوان یک متفکر
مترقی مسلمان باید به میان توده می‌رفت و مخاطبش مردم می‌بود . و
این شیوه ایست که هم انقلاب (انقلابی راستین و عمیق) ،
روشنفکران انقلابی را بدان می‌خواند و هم اسلام و سنت پیامبر آنرا
ایجاب می‌کند و پیروی از آنرا واجب .

اما او درینجا که همه قدرت انقلابی ، این همه نیروی تلاش و
حرکت و بویژه آن درخشش خیره کننده نبوغ فکری و سیاسیش را در
رفت و آمد میان دربارها و درباری میان رجال و بازیگران کثیف سیاست
به هد ر داد و بار آورترین سالهای پر تلاش عمرش را در آوارگی و
دوندگی میان روسیه و ایران و ترکیه و لندن نپناه کرد . و در نتیجه
قربانی خیانتها ، بیشرمیها و توطئه‌سازیهای رجال منحط ، خیانتکار یا
مامور عصر خویش شد . و جالبست که در یکی از نامه‌های خصوصیش که
در سالهای آخر عمر به یکی از نزدیکانش می‌نویسد خود بر این ضعف
واقف است و بر آن افسوس می‌خورد و " کار با مردم " را نوصیه می‌کند .
و اما عینده نتوانست خود را از قالبهای وجودی یک عالم محقق و
مفسر منحصص اسلامی فرار برد ، گرچه در این قالب و در این پایگاه
نقشی بسیار عمیق و حتی انقلابی ایفا کرد ، آنچنانکه فرحت عباس
رهبر انقلاب الجزایر در کتاب : " La nuit colonial " (شب استعماری)
که داستان مبارزات آزادیبخش ملت الجزایر است ،
آغاز بیداری و حرکت ضد استعماری شمال آفریقا را از لحظه‌ای معرفی
می‌کند که عینده به شمال آفریقا آمد و علما را جمع کرد و آنان را بجای
غرق شدن در مسائل فقهی ، فلسفه‌های متافیزیکی و پرداختن به
خرافات ، طواهر ، تشریفات و شعائر ، به بازگشت به قرآن دعوت کرد
و خود برای نمونه تفسیری را شروع کرد که سرمشق دیگران شد و بازگشت
اندیشه‌ها و بازگشت روحانیت اسلام به قرآن موجب آن شد که قرآن نیز
به جامعه ، زندگی و به میان مسلمانان بازگردد و سنگ زیرین بنای
انقلاب ضد استعماری شمال آفریقا گردد ، اما او سر کار خویش را از

علما و روحانیون جامعه آغاز کرد ، و می‌داسم که آنان نیز همچون سیاستمداران در یک نظام شکل گرفته منجمد از عناصر محافظه‌کار و "دم و دستگاه دار" هستند و نه می‌توانند و نه می‌خواهند و نه بنا براین آنان نمی‌توانند آغاز کننده یک انقلاب مردمی باشند . باید مردم را بیدار کرد و برانگیخت و یک حرکت انقلابی را از من تاس شروع کرد . و در این حرکت است که از میان روحانیت ، عناصر هوشیار و پارسا و شایسته بدان خواهند پیوست و بافت ارجاعی همراه با عناصر منحط و مرتجع ، رفته رفته عقب خواهند افتاد و محو خواهند شد و این درسی است که از پیامبر آموختیم ، و اساساً " سنت پیامبر تنها اقوال و احادیث نیست ، بلکه معنی حقیقی سنت : " روش " ، " شیوه کار " ، " از کجا باید آغاز کرد " ، و چه خط سیری را وجه استراتژی را برای رسیدن به هدف تعقیب کرد " است .

از میان مردم و برای مردم

متأسفانه آثار نهضت سلفی به در زمینه سیاسی که بیدارگری فکری و بسیج و تحریک نوده‌ها علیه استعمار و در مسیر انقلاب اجتماعی و مترقی باشد و نیز آثار اصلاح فکری و تکان و تپش اعتقادی و رشد ذهنی و خود آگاهی ایدئولوژیک و عقلی‌گری و علمی شدن پیش‌مذهبی ، هیچکدام در ایران دامنه نیافت ، هرچند در خارج از ایران سیر تحول و تکامل خویش را بطور مستمر طی کرد و این بود که آنچه را باید در اواخر قرن نوزدهم می‌داشتیم و بدان می‌رسیدیم ، بیش از سی‌مقرن به تعویق افتاد . یعنی پس از جنگ بین‌الملل دوم یا بعد از شهریور ۲۵ آغاز کردیم .

هرچند هیچگاه جامعه شیعه و حوزه روحانیت شیعه از تکان و از جنبش و از حرکت‌های انقلابی خالی نبوده است ، اما نه به عنوان یک جریان عمیق و دامنه‌داری که در مسیر حرکت فکری متن حوزه باشد ، بلکه به عنوان قیام ، اعتراض و ظهور روحهای انقلابی و شخصینهای پارسا ، آگاه و دلیری که به خاطر وفادار ماندن به ارزشهای انسانی

و پاسداری از حرمت و عزت اسلام و مسلمین گاه نگاه در برابر استبداد ، فساد و توطئه‌های استعماری قیام می‌کرده اند و از اینگونه است قیامهایی که از زمان " میرزای شیرازی " تا اکنون شاهد آن بوده‌ایم . اما چنانکه می‌دانیم کار شخصیت‌هایی چون سیدجمال ، میرزای شیرازی ، طباطبائی ، بهبهانی ، ثقه‌الاسلام ، مدرس ، میرزا کوچک خان ، خیابانی و امروز : طالقانی و حتی آیت‌الله خمینی که مرجع بزرگ عصر ما هستند ، نماینده روح حاکم بر حوزه نیست و اینست که آنان در حرکت و دعوت خویش در میان توده و روشنفکران و نسل جوان یاران بیشتری می‌یابند تا در داخل حوزه و از میان همقطاران خویش . و چه بسا که این قیامها موقعیت روحانی آنان را تضعیف کند و سرنوشت " آیت‌الله نائینی که به دفاع از مشروطه برخاست و شانس مرجعیتش را فدای آن کرد نمونه‌اش

این شخصینها در طول این صد سال گرچه درخنا سربس چهره‌های برجسته روحانیت شیعه به شمار می‌آیند و قدرت و اثر گذاری کارشان را از ایمان مذهبی و مقام روحانی خویش می‌گیرد و اساسا " پیامشان حتی در تحریم صد استعماری نساکو و با در مبارزات ضد استبدادی مشروطه ، یک پیام اسلامی و بر اساس مسئولیت دینی‌شان استوار بوده است ، در عین حال ، با همه عمق و عظمت و ناشیری که گاه کارشان پیدا می‌کرده ، و نهضتی را که آغاز می‌کرده اند یک نهضت دینی به شمار می‌رفته است ، هرگز بایک جهان بیسی نوین اسلامی و اصلاح فکری و مکتب خاص اندثولوژیک همراه نبوده است با آنان را از دیگر مکتبهای فکری رایج ممتاز سارد و غالبا " نموداری از هونساری سیاسی و رهبر و دلیری و ایمان و عوای او بوده به نمایندگی یک مکتب فکری نوین . اینست که ما نهضت‌های سیاسی اسلامی بسیار داریم ، اما نهضت فکری حدیدی نداسه‌ایم بطوریکه حتی در مشروطه که یک انقلاب عمیق اجتماعی همراه با فرهنگ ، فکر و ادسات انقلابی و سیاسی و اجتماعی خاص خویش است ، با اینکه بنیانگزاران و رهبران بزرگ آن ،

روحانیون برجسته و وعاظ انقلابی و مرفقی بزرگی چون ثقه الاسلام و ملک المتکلمین بوده‌اند می‌بینیم روح و بینش مشروطه پیش از آنچه تحت تاثیر جهان بینی سیاسی و ایدئولوژیک اسلام یا شیعه باشد، تحت تاثیر فرهنگ انقلاب کبیر فرانسه است و اینست که می‌بینیم تنها کار علمی که عالم شیعی در مشروطه می‌کند، "کتاب تنزیه المله و تنبیه الامه"ی نائینی است که آنهم تنها و تنها توجیه فقهی مشروطه فرنگی است و گرنه نقش اساسی رهبران روحانی ما در مشروطه تکیه بر اصول کلی اخلاقی و انسانی از قبیل عدالت، آزادی، برابری، قانون و محکومیت ظلم، جور و استبداد بوده است و نقش اساسی اسلام: "استخدام ایمان مذهبی در مسیر انقلاب" است و نه ارائه یک فلسفه سیاسی و فرهنگ انقلابی‌ای که از متن ایدئولوژی اسلام یا مکتب تشیع برخاسته باشد.

بازگشت به خواب

و اما بعد از شهریور بیست و سقوط استبداد و پایان دوره اختناق و شروع آزادی اندیشه، هرج و مرج سیاسی، درگیریهای ایدئولوژیک و از سویی باز یافتن آزادی عقیده بوسیله روحانیت و در عین حال در درگیری با حریف فکری تازه نفس و نیرومندی بنام مارکسیسم، روحانیت که تحت تاثیر نظام صفوی، (نظامی که در عین جلیل طاهری روحانیت، دین را و به تبع آن روحانیت را به خود وابسته کرده بود و در برابر خود به تمکین واداشته بود - و این نخستین سارسی است که تشیع و روحانیت شیعی با دستگاه قدرت می‌کند -) و نیز تحت تاثیر جمود و انحطاطی که در درون قاجاریه به نهایت رسیده بود مشروطه را منحرف کردند و او متوجه نشد، خواب بود، میرزا کوچک جان ها، خیابانیها از میانشان برخاستند و پرچم انقلاب و آزادی و بوطئه شکنی را در برابر استبداد، داخلی و استعمار خارجی برافراشتند و آنها همچنان در دثار خویش خزیده بودند و آنها را تنها

گذاشته بودند تا نا بود شدند. قراردادهای نسیم ایران در ۱۹۵۷ و وابستگی ایران یک پارچه به استعمار انگلیس در ۱۹۱۹ گدسب و مدرسها از میان آنان فریاد برآوردند و آنان تکان نخوردند و نه خوابشان ادامه دادند.

ناگهان بریگاد قزاق قزوین به تهران ریخت و یکبار، چهره ناشناخته ای بنام رضاخان با نسخه بدل آتاترک در دست، بر جامعه مسلط شد و نظامی بر اساس قومیت و آن هم قومیتی که با ارزشهای استعماری و وابستگی به فرهنگ، قدرت و اقتصاد سیاست و حتی سلاح غرب و زندگی غرب و ارزشهای اخلاقی غرب وابسته است پی رخت و آنان معاشات کردند و جز در غائله رفع حجاب، آنان هم تنها شخص آیت الله قمی، فریاد برآوردند اما بی‌دستاله، به خیال اینکه در این معاشات بیضه اسلام حفظ خواهد شد و آنها به زندگی محصور در مدرسه و حجره‌هاشان می‌نواستند ادامه دهند و در لحظاتی که بایک فتوی می‌نواستند مسیر تاریخ را، همچنانکه در واقعه سناکو سان دادند، عوض کنند، خاموشی را برگزیدند و بست سال حفقان را تحمل کردند و از دست دادن همه آرادیهها و حقوق اساسی و مذهبی را و حتی خوگرستن را، حتی دانش عمامه ورش و حتی پوشش سوامیشان را.

شهریور بیست آمد، دیکتاتوری رفت و آرادیهها رایگان نثار ماند. اما روحانیت چنان در شور و شوق نارگشس به حادر و عبا و عمامه و ریش و حوزه و سینه و شله و هفت های مذهبی و برگزاری رسمی و علمی عزاداری غرق بود که نه خطر را احساس کرد و نه مسئولیت را. انگار نیم قرن توطئه، انحراف و بیست سال اسبیداد و ریشه کن کردن همه نهادهای اجتماعی و معنوی و سنی و اخلاقی این جامعه برایشان کمترین تجربه‌ای به بار نیاورد نتیجه چه شد؟

توده‌های مردم باز در پوست حمود و عصب تاریکی و اخساق

خویش خزید و روحانیت باز به قالبهای سنتی خویش فرورفت و نسل جوان تحصیل کرده و روشنفکران زمینه بی رقیبی برای غلبه مارکسیسم شد. مارکسیسم اکنون با خروارها کتاب و نوشته، با تشکیلات حزبی بسیار پیشرفته‌ای بنام حزب توده و پشتیبانی ارتش سرخی که شمال را اشغال کرده است، و افراد آگاه نسل جوان و تحصیل کرده ما را فتح کرد. به گونه‌ایکه جامعه کاملاً "دو قطبی شد". توده عوام و مذهبی، نسل جوان و تحصیل کرده توده‌ای. بازار: کانون مذهب، دانشگاه: کانون کمونیسم.

هیئت های سینه زنی، کتابهای نوحه، دعاها، زیارتنامه‌ها، سفره‌های ابوالفضل پارتی و حجره‌هایی که سالها و سالها و سالها فقه می‌خواند و آن هم در باره حقوق خواجه، و تمیز میان حیض و نفاس و آنهمه پیچیدگیهای تکنولوژیک در باره طهارت و آداب بیت الخلاء

و در برابر تنها تئاتر، کتابهای فلسفی، آثار ادبی، نثر نو، شعر نو، فکر نو، بهترین قلمها، بهترین اندیشه‌های اجتماعی، بهترین نبوغهای فکری و بهترین روحهای انقلابی، بهترین آگاهیها و تمامی نسل نو، بیدار، متعهد و پیشرو و در اختیار توده یا وابسته به آن و یا به هر حال در تغذیه آنچه او می‌پذیرد. خمس و زکات و نذر و نیاز در اختیار مذهب، علوم جدید، هنر، ادبیات، حرکت و کوششهای انقلابی و مترقی در قلمرو کمونیسم.

نهضت ملی

دهه اول پس از شهریور بیست، اینچنین گذشت، نهضت ملی آغاز شد و رهبری را جبهه ملی بدست گرفت، شعار، " ملی شدن نفت و طرد استعمار انگلیس " و هدف باز یافتن استقلال سیاسی ملت، تحکیم مشروطیت و نیل به قانون، آزادی، حقوق بشر، دموکراسی، پیشرفت و پاک کردن همه آثار شومی که دوران بیست ساله بر جا

گذاشته بود . اکنون در برابر جریان و قدرت سیاسی و مگر مارکسیسم یک جریان ملی و اصیل و مستقل در ایران آغاز شده است . گرچه همچون همیشه در من این حرکت و پیشاپیش این نهضت ، چهره‌های صدیقی از روحانیت شیعه وجود داشت ، اما این چهره‌ها ، نماینده صداقت ، آگاهی و مسئولیت انسانی خویش بودند نه نماینده و سخنگوی حوزه . حوزه ، نسل جوان و تحصیلکرده خویش را در این بیست سال از دست داده بود ، زیرا اکثریت آنها جذب دانشگاه ، وزارت فرهنگ ، دادگسری ، او قاف ، صنایع مستظرفه ، و دیگر سازمانهای نو بنیاد دولتی : حتی نیروی ارتش شده بودند و در نتیجه حوزه‌ای که پس از شهریور بیست تشکیل شده عبارت بود از نسل پیری که از پیش از کودتای ۱۲۹۹ به جای مانده بود و نوجوانانی که اکنون پس از آزادی از روستاها وارد حوزه شده بودند . و چنین ترکیبی در منحنی-تر کردن حوزه حتی از قبل از کودتا موثر بود .

این بود که در چنین شرایط خطیر و خطرناکی که ملت ما و مذهب ما پس از جنگ و پس از شهریور بیست با آن مواجه بود ، حوزه سرخوش از موفقیت‌های محدود وسطی و ظاهری که به دست آورده است در حصار بسته خویش غنود و در جهان وجهایی که عبارت از مثلث کوچکی بود میان نجف ، قم ، مشهد ، تمامی مسئولیتش حفظ وضع موجود بود و پیداست که چنین وجودی با چنین محتوایی نمی تواند در برابر عمیقترین توطئه‌های استعمار و همچنین در برابر سرآمدترین ایدئولوژی فلسفی و انقلابی و سیاسی و طبقاتی مانند حزب بوده که تشکیلات منظم ، رهبری مشخص و در عین حال پستیایی نظامی و سیاسی ابر قدرت فاتح جهان را داشت مقاومت کند . در نتیجه اسفاته ملت را نشنید و اصیل ترین نهضت رهائی بخش ملت ماکه می توانست عزت اسلام را در برابر هجوم امپریالیسم و استغلال اسلام را در برابر سلطه ایدئولوژی مارکسیسم صیانت کند ، از پاری روحانیت که در آن روز تمامی نیرو و ایمان توده را در قبضه قدرت حوش داشتایی نصیب

ماند و راه ، معاشات با قدرت حاکم و سازش با وضع موجود را پیش گرفت ، به خیال اینکه به پاداش این سکوت ، قدرت حاکم ، زندگی عبا بر سر کشیده بی درد و بی دردسرش را در دایره معبد و حجره اش حفظ خواهد کرد ، و در نتیجه نهضت ملی شکست خورد و دچار همان سرنوشتی شد که نهضت جنگل ، که نهضت خیابانی و تلاش های بی ثمر مدرس تنها ،

بیدار شدن اصحاب کهف

چون دیگر نقشه فکری و اجتماعی روحانیت در تسکین افکار، تنها گذاشتن نهضت مردم و یا طرد اندیشه مارکسیستی ناچیز شد و قدرت مرکزی توانست دوران آشفتگی و ضعف پس از جنگ و انتقال قدرت را به سلامت بگذراند و بر نهضت ملی و هم حزب توده فائق آید و خود تجدید نیرو کند ، آنچنانکه سنت همه قدرتها و ثروتمندان است و منطق سیاست ایجاب می کند ، عهدشکنی و ناسپاسی کرد ، و بالاخره در درخرداد ۴۲ با زشتترین و اهانت بارترین اتهام ، پیوند معاشات روحانیت و سلطنت ، که در شیعه ۴۰۰ سال دوام داشت و در سنت ۱۴۰۰ سال و در مذهب همیشه ، و در اسلام هرگز ، گسست . چه ، نگهداشتن آنچه دیگر به کار نمی آید و دور از سیاست است ، آن هم تنها پایگاهی که به هر حال قدرت اعجاز گر ایمان مردم را در اختیار دارد و بر روی ذخائر بی پایان انرژی و سوخت نشسته است و وارث تاریخی سراپا " رایش " و " خیزش " است و حامل فرهنگی قوی و غنی که ریشه در جان توده دارد و از سرچشمه سرشار و رلالی آب می خورد که از دل زمین و سینه خاک خویش می جوشد و به سهادها و ارزشها تعصب می ورزد که قابل معامله نیست و برج و بارویی از اصالت و استقلال و تعصب ، برگرد موجودیت انسانی و ماهیت فرهنگی این ملت افراشته است که بازدارنده و تسخیر ناپذیر است و در خاموشترین ایامش ناگاه خفته های از این اصحاب افسوس " Ofesus "

بیدار می‌شود و از کهف حجره‌ای بیرون می‌پرد و ابوذر و از بر سر قدرت فریاد می‌زند و اسرافیل‌وار در صور قرآن می‌دمد و گورها را بر می‌شوراند و امنیت سیاه قبرستان را بر می‌آشوبد و محشر قیامتی برپا می‌کند .

اینستکه روحانیت شیعه نیز که به خاطر ادامه زندگی گیاهی خویش ، امر به معروف و نهی از منکر را از "رساله‌اش" و امامت و عدالت را از رسالتش "برداشته نایب امام و پیرو پاپ شد و ذلت و بدعت جدایی دین از سیاست را پذیرفت تا از بدحادثات در امان ماند به اقتضای ناموس و تقدیر و سنت لایتغیر الهی که "من اعان ظالما" سلطه الله علیه " ، فرسانی ظلم، شد که در نجات از مهلکه های خطرناک با سخن یا سکوت و حضور یا غیبت خویش به یاریش شتافته بود .

روحانیت شیعه ، ثمره هزار سال جهاد و شهادت مستمر شیعی در تاریخ اسلام را با ۴۰۰ سال سازش اخیرش با دستگاه ظلم بریاد داد اما سکوتش در این ۴۰ سال از آن سازش ۴۰۰ ساله اش ایمان براندازتر بود . چهل سال از ۱۲۹۹ تا ۱۳۴۲ که همه چیز در ایمان و فرهنگ و زندگی و خلق و حوی ملت ما عوص سد و استعمار فرهنگی و روحی و فکری تا معز استخوان مردم ما رسوخ کرد و از درون همه را بوج و یوک ساخت آن هم چهل سالی که فرصتهای عزیز بسیاری در آن مدت برای نجات و عزت ما به چنگ آمد و دریغا که از آن هم ، مارکسیسم بهره گرفت و در نتیجه مذهب از متن زندگی ما رفت و اسلام از وجدان مردم و شعور روشنفکر ریشه کن گشت و ما آن شدیم که اکنون می‌بینیم و از این چهل سال ، سکوت ۲۲ ساله اخیرش از شهریور ۲۰ تا خرداد ۴۲ از همه نا موجه تر و شومتر و وحشتناکتر است و از این ۲۲ سال ، غفلت و عزلت و بی‌دردی و مسئولیتش و غیبتش از صحنه میان سالهای شهریور ۲۰ تا مرداد ۳۲ از همه بدتر ، این دوازده سالی که به بهانه استبداد نیز نبود ، اما هر لحظه اش فرصتی تعیین کننده و سرنوشت ساز بود ، سالهاییکه حتی بسیاری از کشیشان سیدرد کاتولیک

و روحانیون بی‌بوی بودایی و مرناسان " خودکش " هند و چین به میدان آمده بودند ، در راه اصلاح حرافات محط و مترقی نمودن بینش و حرکت بحسبیدن به روح مدهی حوش ، گام برمی‌داشتند و یا ملنهای خود را در کار بیداری و تلاشهای اصلاحی و انقلابی و آزادیبخش علیه جهل و رکود و رژیم های استبدادی و نظامهای ضد مردمی و فاسد و قدرتهای استعماری باری می‌کردند و در جامعه‌های اسلامی نبر علمای اهل سنت ، که همیشه از چشم شیعه مبهم به بسنه بودن باب احساسان در دین و وابسته بودن به رژیمهای حاکم در دنیا بوده اند ، از فرصتهای بی‌نظیر جنگ جهانی و " مشغول شدن ظالمین به ظالمین " و به بیچارگی قدرتهای استعمارگر انگلیس و فرانسه و ایتالیا و هلند و پرتغال و اسپانیا که هر یک قطعه‌ای از میهن مقدس ایمان و ملت راستین اسلام را دزدیده بود و بیش و کم در راه " به خود آمدن " مردم مسلمانان و " کشف مجدد اسلام " و تکان خویش و تکانیدن روح و اندیشه و ایمان جامعه خویش از گرد و خاک و خس و خاشاک تاریخ بهره گرفتند و حضور اسلام را در صحنه زندگی انسان و سازندگی زمان و تضاد جبهه ما و نیروها و تنازع مکاتب و عقاید تجدید کردند ، اما شگفتا ، و حانیت شیعه که وارث پیامبر وار مذهب " رهبری " و " تعدن " و شمشیر " دودم " و آگاهی و آزادی و برابری مجسم و انقلابی مطلق و روح شعله ور توفنده طوفان جهاد و خون روشنگر جوشنده آفتاب شهادت و نایب امام " کتاب " و " ترازو " و " آهن " و حامل لوای طغیان توحید علیه طاغوت و مسئول " محرم سازی همه ماه و عاشورا سازی همه روز و کربلا سازی همه خاک و سرفرازی " امر " و سرکش " نهی " است ، عبا بر سرش کشید و " در سعی و هروله " میان " بازار سربسته " و " حجره دربسته " و تنگنای جان شاه و گودی رزق یا زرق " محرابه " یا " محراب " های قتلگاه قیام امام حسین و یاد آور شهادتگاه علی ! . . .

www.KetabFarsi.com

نشانی :
M. S. S. (U.S.A.)
P. O. BOX 5475
LONG BEACH, CA. 90805

تکثیر از :
انجمن دانشجویان مسلمان (امریکا)
بهمن ماه ۱۳۵۸

of Farsi.com